**درس خارج فقه استاد سید محسن حسینی‌فقیه**

1401/02/21

بسم الله الرحمن الرحیم

**موضوع: فقه شعائر/ بررسی مصادیق شعائر / بکاء بر میت**

در ضمن جلسات متعدد بیان کردیم که شعائر، شعیره، شعائر مضاف به الله و دین و اسلام و امثالهم یعنی چه، آیات مربوط به بحث شعائر را مطرح کردیم، معنای تعظیم شعائر و اهانت به شعائر را گفتیم و گفتیم تعظیم شعائر مطلوبیت یا رجحان دارد- اعم از وجوب یا ندب که یقیناً مطلوبیت دارد- ولی آیا واجب است یا خیر؟ گفتیم قدر متیقن اگر ترک تعظیم سر از اهانت درآورد، پس تعظیم قطعاً واجب است اما اگر ترک تعظیم سر از اهانت درنیاورد، ممکن است واجب نباشد اما لااقل مستحب است؛ مگر اینکه باز ترک این واجب سبب شود آن شعیره روی زمین بماند و انجام نشود که در این صورت بسیاری قائل به وجوب کفائی آن هستند.

پس تعظیم شعائر واجب یا مستحب است و اهانت به شعائر قطعاً حرام است. ولی اگر به نیت اهانت ترک نکرده و تنبلی کرده، در اینجا اگر تنبلی کردن سبب شود که آن شعیره تعظیم نشود و نتیجه تعظیم نشدن طبعاً اهانت خواهد بود، لااقلش وجوب کفائی است.

پس یا واجب کفائی، یا واجب عینی یا مستحب عینی است و در هر حال تعظیم شعائر نه تنها مرجوح نیست بلکه یقیناً راجح است.

تا اینجا بحث بر سر این بود که آیا فلان شیء شعیره است یا نیست، وإلا مسئله حکماً کاملاً روشن است.

مصداق‌های شعیره

بکاء

از امروز می‌خواهیم مصداقی و موردی وارد بحث شعیره شویم و اولین مصداق مسئله بکاء است. در مسئله بکاء و گریه، عامه مسلمانان گریه بر فراغ اموات و از دنیا رفتن عزیز را مرجوح نمی‌دانند و تنها گروهی که در واقع بدون قید و شرط گریه بر اموات را مرجوح می‌دانند وهابیت هستند. وهابیت- این پدیده شومی استعماری- که سنگ بنای افکارشان مبتنی بر القائات ابن تیمیه (قرن هشتم) و بعد محمد بن عبدالوهاب بوده، می‌گویند گریه بر اموات بدعت است و این در شریعت نیست، پس گریه بر اموات- اعم از اهل بیت (علیهم السلام) و خوبان عالم که وارد در تعظیم شعائر باشد و یا اصلاً ربطی به تعظیم شعائر نداشته باشد- حرام است. یعنی بحث گریه اعم از بحث شعائر و غیر آن است.

لذا بحث گریه بر اموات را در اول قرار دادیم تا معلوم باشد که این بحث دو جهتی است؛ یعنی اگر میت از خوبان الهی باشد، گریه بر او داخل در تعظیم شعائر است ولی اگر میت از خوبان الهی نباشد و مثلاً یک عزیزی است که از دست رفته، در اینجا اثبات تعظیم شعیره سخت است ولی فی حد ذاته امر راجحی است. پس بحث ما اعم است.

ما در این زمینه می‌گوییم بشر از نظر عواطف بشری ذاتاً عاطفه دارد. عقلاء عالم می‌گویند ما عواطف و احساسات داریم و طبیعی است که اگر چیزی مورد علاقه انسان باشد و از او جدا شود، برای آن تأسف و تحسر می‌خورد. مثلاً شما مطالب و نکات ارزشمندی را جمع‌آوری کردید و در یک دفتر نوشتید اگر آن دفتر گم شود، آیا برای فقدان و از دست دادن این دفتر تأسف نمی‌خورید؟ بله. اشیائی که برای انسان محترم و عزیز هستند، اگر از دست انسان بروند علی القاعده به انسان حالت رقت قلب دست می‌دهد و انسان ناراحت و متأسف و متأثر می‌شود حال اگر این اشیاء تبدیل به اشخاص شود- مخصوصاً اشخاصی که برای انسان عزیزتر هستند- و از دست بروند، تأسف انسان بیشتر می‌شود. مثلاً اگر انسانی فرزند خود را از دست بدهد، تأسف بسیار به بار می‌آورد و راه خالی شدن از این تأسف یا اثر این تأسف عمیق گاهی این است که اشک از چشمان انسان جاری می‌شود و انسان طبعاً گریه می‌کند و این گریه فعل و انفعال طبیعی تأسف فراوان است.

گاهی انسان می‌شنود که داماد مغازه‌دار محل در سن جوانی از دنیا رفت و در این حال شاید انسان بگوید عجب! خدای متعال رحمتش کند تازه داماد شده بود و انسان متأثر می‌شود. ولی اگر خود مغازه‌دار که او را می‌شناختیم از دنیا برود، تأسف انسان بیشتر می‌شود و اگر کسی که از دنیا رفته به انسان نزدیک‌تر باشد، طبعاً تأسف انسان بیشتر می‌شود و گریه هم می‌کند.

پس بکاء در واقع بیانگر نهایت و شدت تأسف و تأثر انسان در فقدان آن عزیز است و اتفاقاً از نظر عرف عقلاء عالم و از نظر روال عادی حالات، خصوصیات و روحیات انسانی این مسئله کمال انسان است نه نقص انسان.

وهابیت می‌گویند نباید در مقابل نص، اجتهاد کنیم. مائیم که می‌بینیم این بدعت است؛ مثلاً اصحاب در کجا چنین کاری کردند و لذا ما می‌گوییم گریه بر اموات بدعت است!

طبعاً برای پاسخ به این مناقشه اگر انسان گریه پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و گریه بعضی از صحابه را به عنوان سند در بحث بیاورد، تمام است. چون مگر فعل پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) حجت نیست؟ بله. شما که فعل صحابه بما هم صحابه را حجت می‌دانید- البته ما نه به نحو مطلق قائل به عدالت صحابه بما هم صحابه هستیم و نه قائل هستیم که اجتهاد صحابه به ما هم صحابه، به درد ما می‌خورد- ولی از نظر شما صحابه کلهم عدول و عادل هستند و فعل صحابه را هم حجت می‌دانید. پس ما در مقابل این سخن همین که از فعل پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) ملاک، نمونه و شاهد بیاوریم و برای اثبات مطلب از فعل صحابه استفاده کنیم، کافیست.

البته باید این فرض پیشین را هم داشته باشیم که ما گفتیم حتی اگر فعل پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و صحابه را هم به عنوان شاهد نمی‌داشتیم، شاهد نداشتن دلیل بر عدم جواز نبود تا چه برسد به اینکه شاهد هم داریم و نمونه‌هایش را هم می‌گوییم.

مثال اول: ابن عباس در مسند احمد، جلد اول، صفحه 335 از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل می‌کند که حضرت (علیه السلام) می‌فرمایند مهما یکن من القلب و العین فمن الله و الرحمه، هر چه از قلب و چشم بیرون بیاید از خدای متعال و رحمت است. و مهما یکن من الید و اللسان فمن الشیطان، هر چه از دست و زبان باشد از شیطان است. البته ما قائل نیستیم که اگر چیزی از دست و زبان بیرون بیاید حرف شیطانی باشد و ممکن است انسان از دست هم در راه همان میت عملی انجام دهد و یا ممکن است زباناً هم شکوه‌ای نکند و کمالات آن میت را اظهار کند و بر فقدانش تأسف بخورد. ولی ما می‌خواهیم بگوییم خصم را به آنچه که خودش گفته، الزام می‌کنیم. اگر قلب تأسف بخورد و از چشم اشک جاری شود و انسان گریه کند، می‌گویند فمن الله و الرحمه.

مثال دوم: هم بخاری و هم مسلم نقل می‌کنند که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) عزیز خود را از دست دادند و شروع به گریه کردند. سعد بن معاذ به حضرت (علیه السلام) گفت این چه حالی است ای رسول خدا؟ ایشان فرمودند هذه رحمه جعله الله فی قلوب عباده، خدای متعال این رحمت را در قلب بندگانش قرار داده است. و إنما یرحم الله من عباده الرحمائه، و خدای متعال بندگان مهربانش را مورد مهر قرار می‌دهد. اگر رحمت خدای متعال بخواهد شامل حال کسی شود، او کسی است که خدای متعال او را مورد رحمت خود قرار داده است. پس این گریه بر فقدان اموات نه تنها بد نیست بلکه از روحیه رحمت، رحم و مهربانی ناشی می‌شود و اتفاقاً با این کار سبب می‌شود که انسان مورد رحمت خدای متعال واقع شود.

مثال سوم: سنن بیهقی، جلد 4، صفحه 70 و تاریخ بغداد جلد 7، صفحه 279 می‌گویند زار الرسول قبر أمه و بکاء علیها و ابکاء من حوله، پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) قبر مادرشان- حضرت آمنه (سلام الله علیها)- را زیارت کردند و آنقدر گریه کردند که افرادی را که در اطراف ایشان بودند هم به گریه انداختند یعنی معلوم می‌شود گریه‌ای بوده که کاملاً واضح و ظاهر بوده است. ولی وهابیت می‌گویند نباید به زیارت قبور رفت حتی زیارت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و باید بگوییم زیارت مسجد. در صورتی که تصریح است.

مثال چهارم: گریه پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در صحیح بخاری بر فراغ پسرشان- ابراهیم. در بعضی از نقل‌ها آمده که عبدالرحمن بن عوف اشکال کرد ولی در بعضی از نقل‌ها آمده که مدعی دوم خلافت- عمر- با تندخویی اشکال کرد و گفت این چه حالی است و پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند این نشان دهنده مهر است و بیشتر گریه کردند و این جمله معروف را فرمودند که إن العین تدمع، چشم گریه می‌کند و اشک می‌ریزد. و القلب یحزن، قلب انسان محزون می‌شود. و لانقول إلا ما یرضی ربنا، اما ما غیر از آنچه که رضایت خدایمان در آن است نمی‌گوییم. در اینجا صنعت التفات را ایجاد کردند یعنی در ابتدا با یک لحن صحبت کردند و به یکباره لحن گفتگو عوض شد. و إنا بفراغک یا ابراهیم لمحزونین، حتی شاید می‌خواهند بگویند نه تنها این گریه ما خوب است بلکه این میت حرف ما را می‌شنود. لذا می‌فرمایند إنا بفراغک یا ابراهیم (هم حرف کاف خطاب در کلمه بفراغک و هم یاء منادا قبل از کلمه ابراهیم). پس حزن و گریه خوب است.

پس مثال‌های اول و دوم قول پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)، مثال سوم عمل پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و مثال چهارم قول و عمل معاً شد؛ یعنی هم گریه کردند، هم فرمودند ما حزن داریم و هم از گریه خود دفاع کردند.

مثال پنجم: الاستیعاب کتاب معروفی است. در این کتاب از احمد حنبل و غیر او نقل شده است. این کتاب نقل می‌کند که بعد از اینکه پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در احد دیدند که هر کسی آمد و شهید خود را برد، فرمودند لکن حمزه لابواکی له، هر کسی یک گریه کننده‌ای دارد اما عمو جانم حضرت حمزه هیچ گریه کننده‌ای ندارد. در اینجا تا زن‌ها این سخن را از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدند، آمدند و برای گریه کردن بر حضرت حمزه مجلس تشکیل دادند.

این مثال را از این جهت آوردیم که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نه تنها قولاً و فعلاً صحه گذاشتند بلکه حتی در دیگران هم برای انجام این عمل ایجاد انگیزه کردند و به خاطر همین زن‌ها جمع شدند و شروع به گریه کردن بر حضرت حمزه کردند. اتفاقاً این مثال را مسند احمد از قول عبدالله بن عمر، طبری (در تاریخش)، ابن اثیر (در الکامل فی الزیاراتش) و امثالهم دارند و قابل انکار نیست. پس پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به گریه بر اموات هم ترغیب کرده‌اند.

مثال ششم: غیر از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) خوبان عالم هم از جمله حضرت زهرا (سلام الله علیها) اینگونه بودند. در کتاب الاستیعاب وقتی خبر شهادت جعفر بن ابی طالب به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید، اسماء بنت عمیس- همسر جناب ابی طالب- خدمت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد و پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به او تسلیت گفتند و بعد حضرت زهرا (سلام الله علیها) هم وارد شدند و شروع به گریه کردند و پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند بر چنین جعفری سزاوار است که همه بگریند. یعنی فعل حضرت زهرا (سلام الله علیها) و همچنین قول پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم).

مثال هفتم: وقتی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) از دنیا رفتند حضرت زهرا (سلام الله علیها) آمدند و کنار قبر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) مشتی از خاک قبر حضرت (علیه السلام) را بر سر و صورت خود پاشیدند و گریه می‌کردند و این اشعار را سرودند:

ماذا على المشتم تربه أَحمد    أَن لایشم مدى الزمان غوالیا

چه اشکالی است بر کسی که وقتی تربت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را استشمام می‌کند دیگر بعد از او اشیاء ارزشمند را استشمام نکند، بعد از امروز هیچ عطری را استشمام نکند.

صبت علی مصائب لو أَنها    صبت على الأَیام صرن لیالیا

مصیبت‌هایی بر من فرو ریخته است، که این مصائب دارند نهایت مصیبت را بر خودشان فرمایش می‌کنند.

مثال هشتم: گریه امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر فراغ حضرت زهرا (سلام الله علیها) و بعضی از اصحابشان.

سؤال: اگر قول پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)، فعل پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)، تأکید پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و فعل بعضی از اصحاب درجه اول پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)- شما لااقل امیرالمؤمنین (علیه السلام) و حضرت زهرا (سلام الله علیها) را در مقام بحث، جزء اصحاب می‌دانید و این مقدار قطعی است آیا اینها حجیت دارد؟ بله. البته از نظر عملی سنی‌ها هم آنطور که ما گریه داریم، ندارند.

سؤال: منشأ آن از کجا ناشی شده است؟ آیا منشأ آن فقط حرف‌های محمد بن عبدالوهاب یا ابن تیمیه است؟ این حرف‌ها آن را تشدید کرده ولی منشأ آن در مطالب گذشته هم بوده از جمله آنها طبری- بیشتر اینها نشان می‌دهد که عمر این کار را سبب شده است.

دلیل اول برای مانعین که سیره عمر است!

1- سعید بن مسیب بحث وفات ابوبکر را نقل می‌کند. تاریخ طبری، جلد 4، حوادث سال 13، ذکر و وفات ابی‌بکر. می‌گوید عایشه بر وفات پدرش- ابوبکر- اقامه عزا کرد؛ یعنی معلوم می‌شود که مجلسی ترتیب داده بود- مگر عایشه همسر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نیست؟ مگر همسر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را جزء صحابه پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نمی‌دانید؟ عمر به خانه عایشه آمد و مانع گریه زن‌ها شد ولی زن‌ها دست بردار نبودند. عمر به یک نفر گفت داخل خانه برو و دختر ابوبکر را نزد من بیاور، عایشه شنید و فهمید که او می‌خواهد چه کند و گفت اگر دست بر نداری همه خانه را بر سرت می‌شورانم؛ یعنی این جمع را در مقابلت بسیج می‌کنم. عمر دوباره به آن شخص گفت به داخل خانه برو چون خودم به تو اجازه دادم و آن شخص به داخل رفت ولی خواهر ابوبکر- ام فروه- را بیرون آورد. عمر چند ضربه تازیانه به او زد و زن‌ها ترسیدند و پراکنده شدند و به این ترتیب مانع گریه آنها شد. ولی سنی‌ها خودشان نقل کردند که عایشه مجلس عزا تشکیل داد و همراه با زن‌های دیگر گریه می‌کرد.

2- مسند احمد، جلد اول، صفحه 335. رقیه دختر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نبود بلکه دختر خواهر حضرت خدیجه (سلام الله علیها) بود و در خانه حضرت خدیجه (سلام الله علیها) نگهداری می‌شد- در آن زمان رسم بر این بود که در زمان خشکسالی افرادی که متمکن بودند بچه‌های خانواده‌هایی را که در عسر و حرج زندگی می‌کردند به خانه خود می‌بردند و از آنها نگهداری می‌کردند. حضرت خدیجه (سلام الله علیها) هم دو دختر خواهر خود را به منزل خود بردند و وقتی سنی‌ها می‌گویند عثمان بعداً با این دو ازدواج کرد و لقب ذوالنورین به آنها داد، این دو در واقع دختران پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نبودند بلکه دخترهای خواهر حضرت خدیجه (سلام الله علیها) بودند. رقیه از دنیا رفت و زن‌ها بر او گریه می‌کردند و عمر- زمان حیات پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بود- با تازیانه آمد که آنها را بزند و پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند آنها را به حال خود بگذار تا گریه کنند و هم خودشان و هم حضرت زهرا (سلام الله علیها) در کنار پدرشان بر سر قبر او نشسته و گریه می‌کردند.

پس یک جهت برای نهی از این مطلب کار عمر است و ما هم می‌گوییم به فرض که عمر اینگونه باشد که هست، آیا قول و فعل او برای ما حجت است یا قول و فعل پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و اهل بیت (علیهم السلام)؟ معلوم است که این می‌شود اجتهاد در مقابل نص.

1401/02/28

ناموجود

1401/03/04

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: فقه شعائر/ بررسی مصادیق شعائر /اذان و اقامه

بعد از فراغ از این اصل کلی که تعظیم شعائر واجب است یا مستحب و وجوبش هم ممکن است هم به وجوب کفائی و هم به وجوب عینی باشد، هتک شعائر و اهانت به آن یقیناً حرام است. گاهی ترک تعظیم شعائر سر از هتک شعائر درمی‌آورد پس تعظیم شعائر قطعاً واجب است اما ممکن است گاهی ترک تعظیم شعائر سر از هتک درنیاورد، اما باز هم واجب باشد که قبلاً در مورد آن بحث کردیم.

در جلسه گذشته گفتیم که اولین بحث از شعائر بحث بکاء بر میت است و ما این اصل کلی را که قبلاً هم گفتیم و دوباره تکرار می‌کنیم این است که نمی‌خواهیم تمام مباحث مربوط به شعیره را بگوییم، بلکه فقط بحث تعظیم و عدم تعظیم شعائر و سپس خط‌دهی به دوستان است که برای مطالعات عمیق‌تر، شامل و جامع‌تر باید مراجعه کنید.

دومین بحث از شعائر که در جلسه گذشته هم راجع به آن بیان کردیم- بحث اذان بود و به اصل مطلوبیت اذان در ضمن دو روایت اشاره کردیم.

1- واضح است که اذان و اقامه از شعائر دین است.

2- اذان و اقامه دو امر عبادی هستند که تشریعشان از جانب خدای متعال است یعنی خدای متعال اذان و اقامه را تشریع کرده است. دلیل بر عبادی بودن و تشریع اذان و اقامه توسط خدای متعال روایات موجود در مسئله است که در این جلسه به بعضی از روایات اشاره می‌کنیم.

روایت اول: بَابُ بَدْءِ الْأَذَانِ وَ الْإِقَامَةِ وَ فَضْلِهِمَا وَ ثَوَابِهِمَا

1- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ زُرَارَةَ وَ الْفَضْلِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: لَمَّا أُسْرِيَ بِرَسُولِ اللَّهِ ص إِلَى السَّمَاءِ فَبَلَغَ الْبَيْتَ الْمَعْمُورَ وَ حَضَرَتِ الصَّلَاةُ فَأَذَّنَ جَبْرَئِيلُ وَ أَقَامَ فَتَقَدَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ صَفَّ الْمَلَائِكَةُ وَ النَّبِيُّونَ خَلْفَ مُحَمَّدٍ ص.

مرحوم شیخ کلینی حدیثی نقل می‌کنند که سندش هم صحیح است و تمام سلسله سند عدل 12 امامی هستند. این روایت امام باقر (علیه السلام) می‌فرمایند وقتی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به آسمان‌ها برده شدند، حضرت (علیه السلام) به بیت المعمور- مکانی در آسمان چهارم که در روایت می‌گویند اگر از بیت المعمور یک خط عمود به زمین بکشند روی خانه کعبه واقع می‌شود و به تعبیر ما این مکان توقف‌گاهی در مسیر معراجی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده؛ ﴿ سبحان الذی اسری بعبده لیلاً من المسجد الحرام إلی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لنریه من آیاتنا إنه هو السمیع البصیر﴾ رسیدند. و وقت نماز فرا رسید. جبرئیل هم اذان و هم اقامه را گفت. پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) جلو ایستادند. ملائکه و انبیاء الهی به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) اقتدا کردند.

بنابراین جبرئیل اذان و اقامه را گفته اما از پیش خود این کار را نکرده است. پس مشروعیت و تشریع اذان و اقامه به وسیله ملک وحی جبرئیل توسط خدای متعال بوده است.

در روی زمین چگونه بوده است؟ از روایاتی که در مورد زمین اشاره می‌کند، استفاده می‌کنیم که تشریعش توسط خدای متعال است.

2- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: لَمَّا هَبَطَ جَبْرَئِيلُ ع بِالْأَذَانِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص كَانَ رَأْسُهُ فِي حَجْرِ عَلِيٍّ ع فَأَذَّنَ جَبْرَئِيلُ ع وَ أَقَامَ فَلَمَّا انْتَبَهَ رَسُولُ اللَّهِ ص قَالَ يَا عَلِيُّ سَمِعْتَ قَالَ نَعَمْ قَالَ حَفِظْتَ قَالَ نَعَمْ قَالَ ادْعُ بِلَالًا فَعَلِّمْهُ فَدَعَا عَلِيٌّ ع بِلَالًا فَعَلَّمَهُ.

یعنی جبرئیل اذان را بر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) آورد.

این روایت هم تصریح می‌کند که خدای متعال اذان را به ملک وحی داده که بیاورد. سر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در آغوش امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود و یا اصطلاحاً سرشان را روی زانوی امیرالمؤمنین (علیه السلام) گذاشته بودند. جبرئیل اذان و اقامه گفت. وقتی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بلند شدند. قال یا علی سمعت، شما هم شنیدید؟ قال نعم. حفظ دارید؟ قال نعم. قال ادع بلالاً، به بلال بگو بیاید. فدعا علی (علیه السلام) بلالاً فعلمه، پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) اذان را به بلال یاد دادند و بلال هم بعداً اذان گفت.

پس باب بدء الاذان و تشریع اذان در زمین هم مشخص شد.

سؤال: چه کسی اذان و اقامه را گفت؟ جبرئیل.

یک سؤال که برای اهل ولایت اهل بیت (علیهم السلام) اصلاً لازم نیست اما برای مخالفان- که گاهی در وادی معارفی‌ها سنگ‌اندازی می‌کنند- این است که اگر فقط پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) صدای اذان و اقامه جبرئیل را می‌شنیدند، چرا غیر از ایشان امیرالمؤمنین (علیه السلام) هم شنیده‌اند؟

در اینجا فقط به یک دلیل اشاره می‌کنیم و آن اینکه باید محدث بودن امیرالمؤمنین (علیه السلام) را اثبات کنیم. محدث یعنی ملک وحی یا ملک دیگری بیاید، سخن بگوید، حدیث بگوید و شخص حدیث را بشنود و بفهمد. به حضرت زهرا (سلام الله علیها) هم می‌گوییم محدثه به اعتبار اینکه ملک می‌آمد و برای حضرت (علیه السلام) گفتگو می‌کرد و حضرت زهرا (سلام الله علیها) هم می‌شنیدند و می‌فهمیدند. بنابراین محدث بودن امیرالمؤمنین (علیه السلام) از بدیهیات مکتب امامیه است.

دلیلی از لسان اهل سنت

در صحیح بخاری- متولد 194 هجری قمری و متوفای 256 هجری قمری (در اوان اولیه)-، جلد 4، صفحه 200. بخاری در شرحش- ارشاد الساری-، جلد 6، صفحه 99، باب رجال یکلمون من غیر ان یکونوا انبیاء، افرادی که مکلم بودند فرشته می‌آمد و با آنها حرف می‌زد بدون اینکه پیغمبر یا فرستاده خدای متعال باشند. در اینجا ایشان روایتی در این زمینه- که امیرالمؤمنین (علیه السلام) مکلم بودند- آورده است.

صحیح بخاری شروحی بر ارشاد الساری زده‌اند که 3 شرح آن، شرح‌های عمده ایشان است که عبارتند از:

1- شرح ارشاد الساری از احمد بن محمد قسطلانی- متوفای 923 هجری قمری-

2- شرح فتح الباری از ابن حجر عسقلانی- متوفای 852 هجری قمری- یک فتح الباری دیگر داریم که از ابوالفرج حنبلی- متوفای 795 هجری قمری- است ولی فتح الباری معروف از ابن حجر عسقلانی است.

3- شرح معروف صحیح بخاری عمده القاری از بدرالدین العینی است.

هر 3 شرح، شروح مهمی هستند و حدیث فوق از صحیح بخاری، شرح ارشاد الساری، جلد 6، صفحه 99 است.

پس گفتیم که اذان توسط خدای متعال تشریع شده و توسط جبرئیل انجام شده- چه در آسمان چهارم (مقام بیت المعمور) و چه در حبوطش به زمین-.

ما می‌خواهیم بگوییم که اذان و اقامه از جانب خدای متعال نازل شده است. بنابراین کم و زیاد کردن در اذان و اقامه می‌شود بدعت، مگر اینکه دلیل داشته باشیم وإلا به تعبیر دیگر می‌خواهیم بگوییم اذان و اقامه توقیفیت دارد، یعنی اگر چیزی اضافه شود، می‌شود بدعت إلا ما خرج بالدلیل.

شمس الدین محمد ذهبی- متوفای 748 هجری قمری- از بزرگترین رجالیان اهل سنت است و سنی‌ها در علم رجال او را خیلی قبول دارند. کتاب‌های ایشان عبارتند از: کتب رجال و تاریخ و سیر اعلام النبلاء و چون ایشان رفیق ابن تیمیه بوده، در مقابل شیعه بسیار موضع دارد و حتی بسیاری از شیعیان را از نظر روال سند رجالی با عنوان رافضی متهم، رافضی غال، متشیع، شیعی، کوفی و امثالهم تضعیف کرده و می‌خواسته روات امامیه را تضعیف کند. ذهبی کتابی دارد به نام تذکره الحفاظ (تذکره حافظان)، جلد 3، صفحه 800 از عکرمه- متوفای 104 هجری قمری، بسیار ناصبی، دارای عقاید خوارجی و بسیاری از سنی‌ها او را کذاب می‌دانند- روایت نقل می‌کند. عن عکرمه عن ابن عباس که اشتباهی نوشته شده ابن عباس. عکرمه غلام ابن عباس بوده لذا عن عکرمه عن ابن عباس درست است نه عن عکرمه ابن عباس که در سند تصحیف شده است. عن عکرمه عن ابن عباس عن اذان النزل علی رسول الله مع فرض الصلات، از همان زمان که اصل نماز واجب شد اذان هم با همان نماز واجب بر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شد. البته نزولش به نحو ایجابی نیست یعنی اتیانش ایجاب نداشته، بلکه نماز واجب شد و اذان در کنار نماز مستحب شد.

علت اینکه به روایات صحیح بخاری اشاره کردیم، به این خاطر نبود که به این روایات استشهاد و استناد کنیم چون روایات خودمان (شیعه) به اندازه کافی و وافی هست و نیاز نداریم که از کسی مثل عکرمه و صحیح بخاری استدلال کنیم.

در صحیح بخاری، جلد اول، صفحه 220، حدیث 581، حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ ، قَالَ : أَخْبَرَنَا عَبْدُ الْوَهَّابِ الثَّقَفِيُّ ، قَالَ : أَخْبَرَنَا خَالِدٌ الْحَذَّاءُ ، عَنْ أَبِي قِلَابَةَ ، عَنْأَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ، قَالَ : لَمَّا كَثُرَ النَّاسُ ، قَالَ : ” ذَكَرُوا أَنْ يَعْلَمُوا وَقْتَ الصَّلَاةِ بِشَيْءٍ يَعْرِفُونَهُ ، فَذَكَرُوا أَنْ يُورُوا نَارًا أَوْ يَضْرِبُوا نَاقُوسًا ، فَأُمِرَ بِلَالٌ أَنْ يَشْفَعَ الْأَذَانَ وَأَنْ يُوتِرَ الْإِقَامَةَ؛ صحیح مسلم و غیره متعرض شده‌اند که لما کثر الناس، وقتی مردم زیاد شدند و مدینه شلوغ شد. گفتند یک علامت بگذاریم- به قول مصباح المنیر فیومی علمت له علامتاً أی وضعت له علامتاً یعرفها، یک علامت گذاشتند که هر کس که دقت کند از راه آن علامت آن شیء را بشناسد- وقت الصلاه بشیء یعرفونه، علامتی برای زمان نماز بگذاریم تا بفهمیم. زمان دقیق نماز- مثل زمان زوال آفتاب، زمانی که آفتاب به وسط نهار می‌رسد و امثالهم- چه زمانی است؟ از کجا باید بفهمیم؟ چون گاهی حواسمان پرت می‌شود. فذکروا عن یور ناراً، بعضی‌ها گفتند در زمان اوقات نماز آتشی برافروخته شود. أو یضربوا ناقوسا، اینها چون در ایران دیده بودند که علامت برای بعضی از چیزها آتش است یا در حشر و نشر با مسیحی‌ها دیده بودند که آنها ناقوس دارند، گفتند یا آتش بیفروزیم یا ناقوس زده شود. فأمر بلال ان یشفع الاذان و عن یوتر الاقامه، به بلال امر شد که اذان را جفت و اقامه را فرد بخواند. البته واضح است که اقامه یک دو تایی و اذان- دو تا دو تایی گفته می‌شود. پس اذان جفت و اقامه فرد است.

چرا در فأمر بلال أمر آمده است؟ چون می‌خواست اسم امیرالمؤمنین (علیه السلام) از وسط جدا شود. روایت نگفت چه کسی أمر بلال را، بلکه گفت أمر بلال یعنی آمر را- که امیرالمؤمنین (علیه السلام) است- حذف کرده است.

حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین بسیاری از روایات را نقل کرده که این روایات به شرط شیخین- شرط بخاری و مسلم یعنی شرط صحت حدیث در نزدشان- صحیح بودند. و لم یخرجا، اما این دو این روایت را اخراج و ذکر نکردند. به قول بزرگی علت اینکه دو کتاب بخاری و مسلم در بین تسنن مشهورترین کتاب شد و بر بوق شهرتشان دمیده شد و حکام اکثراً آنها را ترویج کردند، یک سرّ عمده و بلکه مهمترین سرش این بود که تا جایی که توانستند فضائل اهل بیت (علیهم السلام) را از این دو کتاب حذف کردند. ولو در عین حال به قول عالم سنی در شگفتم از مردی که دوستانش از ترس و تقیه و دشمنانش از روی عناد، لجاجت و دشمنی سعی کردند فضائل او امیرالمؤمنین (علیه السلام) را مخفی کنند اما در عین حال فضائلش شرق و غرب عالم را فرا گرفته است.

این روایات و روایات دیگر می‌گویند این شیء به عنوان علامت قرار داده شد. پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) حذراً از اینکه مسلمانان در دامن آتش‌پرستی نیفتند و حذراً از اینکه مسلمانان با علامت مسیحیت انس و الفت پیدا نکنند، پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به دستور خدای متعال اذان را به عنوان علامت تشریع کردند.

همانطور که در جلسه گذشته گفتیم اذان در لغت به معنای اعلام است. اذان من الله اعلامی از ناحیه خدای متعال است و اسم شعیره بودن هم روی اعلام هست.

پس تا اینجا ثابت کردیم که:

1- اذان شعیره است.

2- مشروعیت اذان با خدای متعال است و چگونگی آن را در آسمان و زمین بیان کردیم.

روایت سوم: آیت الله سبحانی کتابی به نام الانصاف فی مسائل دام فیها الخلاف دارند، انصاف داشتن در مسائلی که خلاف در آنها دائمی است. ایشان در این کتاب بسیار زیبا، مختصر- در مقابل مطولات فراوان است وإلا خودش نسبتاً مفصل است اما مختصر از این حیث- و مفید در مورد موارد خلافی بحث کرده‌اند.

بحث ما در مورد اذان از جلد اول این کتاب است و بعضی از این روایات را از صفحه 125 به بعد نقل کرده‌اند. حجت الاسلام و المسلمین شهرستانی در بحث اذان بسیار محققانه و عالی 3 جلد نگاشته‌اند. شاید برای بحث اذان از این کتاب جامع‌تر، جالب‌تر و دقیق‌تر نداشته باشیم.

روایت چهارم:

1- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ: مَا تَرْوِي هَذِهِ النَّاصِبَةُ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فِيمَا ذَا فَقَالَ فِي أَذَانِهِمْ وَ رُكُوعِهِمْ وَ سُجُودِهِمْ فَقُلْتُ إِنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّ أُبَيَّ بْنَ كَعْبٍ رَآهُ فِي النَّوْمِ فَقَالَ كَذَبُوا فَإِنَّ دِينَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَعَزُّ مِنْ أَنْ يُرَى فِي النَّوْمِ قَالَ فَقَالَ لَهُ سَدِيرٌ الصَّيْرَفِيُ‌ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَأَحْدِثْ لَنَا مِنْ ذَلِكَ ذِكْراً فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمَّا عَرَجَ بِنَبِيِّهِ ص إِلَى سَمَاوَاتِهِ السَّبْعِ أَمَّا أُولَاهُنَّ فَبَارَكَ عَلَيْهِ وَ الثَّانِيَةَ عَلَّمَهُ فَرْضَهُ فَأَنْزَلَ اللَّهُ مَحْمِلًا مِنْ نُورٍ فِيهِ أَرْبَعُونَ نَوْعاً مِنْ أَنْوَاعِ النُّورِ كَانَتْ مُحْدِقَةً بِعَرْشِ اللَّهِ تَغْشَى أَبْصَارَ النَّاظِرِينَ أَمَّا وَاحِدٌ مِنْهَا فَأَصْفَرُ فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ اصْفَرَّتِ الصُّفْرَةُ وَ وَاحِدٌ مِنْهَا أَحْمَرُ فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ احْمَرَّتِ الْحُمْرَةُ وَ وَاحِدٌ مِنْهَا أَبْيَضُ فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ ابْيَضَّ الْبَيَاضُ وَ الْبَاقِي عَلَى سَائِرِ عَدَدِ الْخَلْقِ مِنَ النُّورِ وَ الْأَلْوَانِ فِي ذَلِكَ الْمَحْمِلِ حَلَقٌ وَ سَلَاسِلُ مِنْ فِضَّةٍ ثُمَّ عَرَجَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ فَنَفَرَتِ الْمَلَائِكَةُ إِلَى أَطْرَافِ السَّمَاءِ وَ خَرَّتْ سُجَّداً وَ قَالَتْ سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ مَا أَشْبَهَ هَذَا النُّورَ بِنُورِ رَبِّنَا فَقَالَ جَبْرَئِيلُ ع اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ ثُمَّ فُتِحَتْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ ... الحدیث.

سند این روایت صحیحه است. این سنی‌ها و ناصبی‌ها چه چیزی را نقل می‌کنند و می‌گویند؟ در چه مقوله‌ای سؤال می‌فرمایید که حرفشان چیست؟ در مورد اذان و رکوع و سجود (شاهد ما در اذان است). عبی بن کعب در خواب دید که اذان را به او گفتند و او اذان را تعلیم داد. فقال کذبوا، دروغ می‌گویند. دین خدای متعال عزیزتر، مهم‌تر و محکم‌تر از این است که دین و تشریع خدای متعال توسط کسی مثل عبی بن کعب با یک خواب بیاید.

قال فقال له سدیر عن صیرفی، سدیر صیرفی- یکی از روات- به حضرت (علیه السلام) گفت. جعلت فداک فاحدث لنا من ذلک ذکرا، مقداری فرمایش بفرمایید تا ببینیم قضیه چه بوده است. فقال ابو عبدالله الصادق إن الله عز و جل لما عرج بنبیه إلی سماواته السبع، وقتی ایشان را به معراج برد. شاهد ما در این قسمت این است که پس مربوط به عبی بن کعب هم نیست. ما می‌خواهیم بگوییم اذان:

    1. یک امر عبادی است.

    2. از شعائر است.

    3. جبرئیل آورد.

    4. به امر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و توسط امیرالمؤمنین (علیه السلام) و اولین بار به بلال آموزش داده شد.

ایشان می‌فرمایند مرحوم شهید در ذکری از فقیه شیعه- در اوایل قرن 4- یعنی ابن ابی عقیل عمانی از امام صادق (علیه السلام) نقل می‌کند که حضرت (علیه السلام) فرمودند لعن قوماً زعموا أن النبی اخذ الاذان من عبدالله بن زید، بعضی از سنی‌ها گفته‌اند پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) اذان را از عبدالله بن زید گرفت و امام صادق (علیه السلام) آنها را لعنت می‌کنند. فقال ینزل الوحی علی نبیکم، وحی بر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل می‌شود. فتزعمون أنه اخذ الاذان من عبدالله بن زید، کسی که بر او وحی نازل می‌شود، آیا باید اذان را از عبدالله بن زید یاد بگیرد؟

آیت الله سبحانی چند روایت نقل می‌کنند که در این چند روایت سنی‌ها هم تصریح دارند که اذان از جبرئیل گرفته شد و توسط پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) امر شد و امیرالمؤمنین (علیه السلام) آن را تعلیم دادند.

مثلاً یک روایت این است:

مستدرک حاکم نیشابوری، جلد 3، صفحه 171، روى الحاكم عن سفيان بن الليل قال : لمّا كان من أمر الحسن بن علي ومعاوية ما كان ، قدمت عليه المدينة وهو جالس. قال : فتذاكرنا عنده الأذان ، فقال بعضنا : إنّما كان بدء الأذان رؤيا عبد الله بن زيد ، فقال له الحسن بن علي : إنّ شأن الأذان أعظم من ذاك ، أذّن جبرئيل عليه‌السلام في السماء مثنى مثنى ، وعلّمه رسول الله وأقام مرة مرة فعلّمه رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم.

آیا تشریع احادیث در مکه بود یا در مدینه؟ ایشان بعضی از تعابیر را نقل کردند و کیفیت تشریع اذان در نزد اهل سنت را بیان کردند. ایشان مضمون روایات را در این زمینه بررسی کرده‌اند و در روایات سنی‌ها مناقشه سندی می‌کنند و روایات اذان در غیر کتب 6گانه حدیثی سنی‌هاست، و بعد وارد مقام دوم می‌شوند که الصلات خیر من النوم، آیا در اذان صلات فجر جایز است یا خیر؟

حکم اشهد أن علی ولی الله چه می‌شود؟ اصل بحث ما در همین جا است که اذانی که تشریعش توسط خدای متعال، جبرئیل، پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) به بلال آموزش داده شد و تشریع شد، چگونه است؟

1401/03/11

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: فقه شعائر/ بررسی مصادیق شعائر / شهادت ثالثه در اذان

همانطور که قبلاً گفتیم یکی از شعائر اذان و اقامه است. در بحث اذان دو بحث عمده و اساسی وجود دارد.

    1. شهادت ثالثه

    2. الصلات خیر من النومی که سنی‌ها اضافه کرده‌اند.

در جلسه گذشته به مقدماتی از بحث اشاره شد. از جمله اینکه اذان یک امر عبادی تشریعی است و مشرع آن خدای متعال است و روایاتی را بیان کردیم که جبرئیل اذان را برای پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) آورد و در بیت المعمور خودش جبرئیل اذان و اقامه گفت و به تشریع آن اذان در زمین هم اشاره شد و مطالبی در این زمینه داشتیم.

همانطور که گفتیم سنی‌ها در بحث اذان نقل می‌کنند که لما کثر الناس ذکروا عن یعلموا وقت الصلاه بشیء یعرفونه، یک علامت می‌گذارند شعار و شعیره هم یعنی علامت که وقت نماز است؛ که در اینجا بعضی‌ها گفتند آتش بیفروزیم و بعضی‌ها گفتند مثل ناقوس کلیسا زنگ بزنیم اما هیچ کدام از این دو راه مقبول واقع نشد و جبرئیل از جانب خدای متعال اذان را آورد.

در ادامه همانطور که گفتیم 2 بحث داریم:

بحث اول: اضافه کردن شهادت ثالثه از ناحیه موالیان اهل بیت (علیهم السلام)

بحث دوم: اضافه کردن الصلات خیر من النوم توسط سنی‌ها

که فعلاً در مورد بخش اول سخن می‌گوییم و در این بخش باید 2 مقام را متعرض شویم:

مقام اول: اثبات اینکه امیرالمؤمنین (علیه السلام) ولی الله هستند.

مقام دوم: اضافه کردن شهادت به ولی بودن ایشان که در اذان چه حکمی خواهد داشت؟ پس 2 اضافه داریم:

    1. اضافه شیعه

    2. اضافه سنی‌ها

در اضافه شیعه ابتدا باید اثبات کنیم که امیرالمؤمنین (علیه السلام) ولی الله است و بعد اثبات کنیم که اضافه کردن شهادت به ولی بودن ایشان مبتلا به اشکال نیست بلکه مستحسن هم هست.

در بحث ولی بودن امیرالمؤمنین (علیه السلام) به یک آیه که در اثبات مطلب کفایت می‌کند اشاره می‌کنیم. ﴿إنما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلاه و یؤتون الزکوه و هم راکعون﴾[[1]](http://www.eshia.ir/feqh/archive/text/hoseiny_faqih/feqh2/1400/14010311/" \l "_ftn1" \o "سوره مائده، آيه 55.) (آیه 55 از سوره مائده که نام آن، آیه ولایت است) و در این آیه باید 3 مطلب را اثبات کنیم.

مطلب اول: حصر

مطلب دوم: معنای ولایت که ولایت یعنی اولی بالامر (سرپرست)

مطلب سوم: این آیه در شأن امیرالمؤمنین (علیه السلام) نازل شده است.

در مورد مطلب سوم مفسران، محدثان و مورخان متعدد آنقدر به این مطلب اشاره کرده‌اند که دیگر جایی برای تردید باقی نمی‌ماند. از جمله آنها عبارتند از:

حاکم حسکانی (ایرانی، اصالتاً نیشابوری، اهل مرو، در قرن 5 هجری قمری زندگی می‌کرد، سنی حنفی بود، کتابی به نام خصائص علی ابن ابیطالب فی القرآن و تصحیح خبر رد الشمس لعلی دارد، لذا بعضی‌ها گفته‌اند ایشان با این کتاب‌هایی که نوشته، شاید شیعه بوده اما علی الظاهر بنا بر تحقیق، محققان می‌گویند او سنی بوده اما کمی انصاف داشته است) در شواهد التنزیل، جلد اول، صفحه 161، ابن صباغ مالکی در الفصول المهمه، سیوطی در الدر المنثور، شوکانی در فتح القدیر، زمخشری در کشاف، طبری در تاریخ و تفسیر، ابن کثیر در تفسیر، واحدی نیشابوری در اسباب النزول القرآن، فخر رازی در تفسیر کبیر و امثالهم.

ما می‌خواهیم الزام خصم کنیم و بگوییم سنی‌ها هم این مطلب را آورده‌اند وگرنه ادله خودمان شیعه فراوان است و نیازی به گفتن ندارد.

مرحوم علامه امینی در الغدیر، جلد 3، صفحات 156 تا 162 از 66 عالم درجه یک سنی نقل می‌کنند که این آیه، آیه 55 از سوره مائده در شأن امیرالمؤمنین (علیه السلام) نازل شده است. حاکم حسکانی در شواهد التنزیل جریان مربوط به آیه ولایت را به طرق زیر نقل می‌کند:

از ابن عباس به 5 طریق

از عمار یاسر به 2 طریق

از جابر بن عبدالله انصاری به یک طریق

از ابوذر به یک طریق

از انس بن مالک به 2 طریق

از محمد بن حنفیه به 2 طریق

از عطاء بن سائب به یک طریق

از عبدالله بن جریح به یک طریق و امثالهم.

یعنی طرق نقل آنقدر متعدد است و بزرگان سنی در کتب تفسیر، تاریخ و حدیث آنقدر این جریان را نقل کرده‌اند که جایی برای تردید باقی نمی‌ماند البته بعداً بحث شبهات آیه را بررسی می‌کنیم ولو بعضی‌ها خواستند بگویند شأن نزول آیه 55 از سوره مائده امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیست؛ اما آنقدر فراوان نقل کرده‌اند که جایی برای شبهه باقی نمی‌ماند.

پس شأن نزول این آیه، آیه 55 از سوره مائده امیرالمؤمنین (علیه السلام) و مفروغ عنه است، این آیه حصر را بیان می‌کند و در اینجا ولایت به معنای اولی بالامر است.

ما این دو مطلب حصر و اولی بالامر را توضیح می‌دهیم.

اولاً در آیه کلمه إنما به کار رفته است. إنما همانطور که در ادبیات خوانده‌ایم از قوی‌ترین ادات حصر است؛ 2 مورد از ادات حصر بسیار مهم است:

    1. ما و إلا

    2. إنما

سؤال اول: ولی یعنی چه؟ یعنی سرپرست، صاحب اختیار و اولی بالامر از خود انسان.

سؤال دوم: دلیل شما چیست؟

دلیل اول این است که حصر با ولایت به معنای سرپرستی می‌سازد نه با معانی دیگر مثل محب، ناصر و امثالهم؛ که با حصر صادق نبود. چون می‌گوید ولی شما منحصراً خدای متعال، رسول (علیه السلام) و الذین آمنوا هستند که در این صورت در اینجا نوبت به معنای دیگری نمی‌رسد؛ چون اگر مراد شخص دیگری بود یعنی اگر مراد معنای دیگری بود حصر معنا نداشت. مگر رفیق و محب شما فقط خدای متعال، رسول و الذین آمنوا هستند؟ کذب بود. انسان إلی ماشاءالله دوستانی مثل همسر، فرزندان و رفقایش دارد.

پس نتیجه این است که اولین دلیل و قرینه بر اینکه در این آیه آیه 55 از سوره مائده مراد از ولی، اولی بالامر است، این است که اگر مراد معانی دیگر بود، با إنما سازگار نبود و بین صدر و ذیل این جمله تناقض صورت می‌گرفت.

دلیل دوم: در بخش‌های اول و دوم یقیناً ولایت به معنای سرپرستی است و ولی بر شما، الله و رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) است در مورد الله و رسول الله معنای سرپرستی را می‌گویند اما وقتی به آیه 55 از سوره مائده می‌رسند، فشل می‌شوند! پس می‌گوییم در اولی، دومی و سومی به قرینه وحدت سیاقیه به معنای سرپرستی است.

دلیل سوم: حکمی که در آیه 55 از سوره مائده آمده یک حکم کلی شرعی نیست که بگوییم یکی از مستحبات زکات در رکوع است که بعد بگوییم اگر اینگونه باشد، به نحو کلی می‌گوید و جالب اینکه حتی فقهای سنی و عالمان سنی هم از این آیه برداشت یک عمل مستحبی دادن زکات در رکوع نکردند؛ یعنی می‌گویند آیه ﴿و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلاه و یؤتون الزکوه و هم راکعون﴾ فقره سوم یک امر کلی را نمی‌گوید و به تعبیر ما قضیه حقیقیه و قانونیه نیست مثل ﴿لله علی الناس حج البیت من استطاع إلیه سبیلا﴾، بلکه یک قضیه شخصیه خارجیه واقعه فی مورد است، یعنی حتی تسنن از آیه 55 از سوره مائده این برداشت را دارند و اینکه و الذین آمنوا کیست، خواهیم گفت.

دلیل چهارم: به علاوه دلیل اول برای اینکه ولی به معنای اولی بالامر است تبادر است. مثلاً راغب در مفرداتش می‌گوید حقیقته تولی الامر، معنای حقیقی ولی عهده دار شدن امر و ولایت بر امر یعنی معنای حقیقی انصرافی است و یا مرحوم سید مرتضی در کتاب الذخیره فی علم الکلام به نقل از مبرد (جزء قوی‌ترین نحات) در کتاب العباره عن صفات الله می‌گوید: اصل الولی الذی هو اولی أی احق و مثله المولی، چه ولی و چه مولی باشد اصل معنایش یعنی اولی و احق. در این زمینه لغویین تصریح زیادی کرده‌اند و ما فقط 2 تا از آنها را نقل کردیم. پس:

حرف اول این است که إنما دال بر حصر شد و به سراغ کلمه ولی رفتیم؛ یعنی اولی بالامر ما را به معنای انصرافی لغوی کلمه ولی می‌رساند.

حرف دوم این است که با توجه به قرائنی که در اینجا وجود داشت بعضی از قرائن را بیان کردیم گفتیم آیه 55 از سوره مائده به تصریح حداقل 66 نفر از عالمان سنی چه مفسر، چه مورخ، چه محدث در شأن امیرالمؤمنین (علیه السلام) نازل شده است.

تا اینجا در اثبات اینکه امیرالمؤمنین (علیه السلام) اولی بالامر و ولی خدای متعال هستند، تردیدی نیست.

قبل از اینکه به سراغ این برویم که در عین اینکه امیرالمؤمنین (علیه السلام) ولی الله هستند، اگر اذان توقیفی است یعنی شکل و شمایل و ابتدا و انتهایش متوقف بر بیان خدای متعال و رسول (علیه السلام) است باید دلیلی داشته باشیم که شهادت ثالثه را می‌شود جزء اذان به حساب آورد؛ که بعداً به آن اشاره می‌کنیم. در اینجا نه تنها قرینه بر خلاف نداریم بلکه قرائن بر وفاق داریم.

اشکالات و شبهات در مورد آیه 55 از سوره مائده:

اشکال اول این است که روایاتی که شما می‌آورید، آیا از جهت سند اعتبار کافی دارد یا خیر؟ ما گفتیم بله. علمای تسنن إلی ماشاءالله این مطلب را بیان کرده‌اند لذا جایی برای این مطلب نیست.

اشکال دوم این است که در این صورت چطور کسی مدعی نشده که آیه 55 از سوره مائده در شأن کسی غیر از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نازل شده است؟ فقط در مورد 2 نفر آمده که آیه 55 از سوره مائده در شأن آنها نازل شده که عبارتند از:

1- عبادة بن صامت که وقتی به او اتهام زدند که دلت در گرو یهود و نصاری است، در نزد پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) سوگند یاد کرد که اینگونه نیست و بعد آیه 55 از سوره مائده نازل شد و معنای این عبارت تحت ولایت ذکر شدگان در آیه است نه یهود و نصاری.

در پاسخ می‌گوییم به همین خاطر است که جایی برای این حرف‌ها در این ولایت باقی نمی‌ماند. البته بعضی‌ها مثل عکرمه گفته‌اند آیه 55 از سوره مائده در شأن ابوبکر نازل شده است!

2- از بین این همه محدث، مورخ و مفسر فقط یک نفر عکرمه گفته آیه فوق الذکر در شأن ابوبکر نازل شده است. البته این خبر بسیار نادر است و روایات و ادله در طرف مقابل بسیار فراوان است و اصلاً یارای معارضه با این آیه را ندارد.

3- اگر مقصود از آیه 55 از سوره مائده امیرالمؤمنین (علیه السلام) است، چرا به صیغه جمع آمده است؟ می‌توانست بگوید و علی بن ابیطالب یا الذی که مفرد باشد و بهتر بر مطلوب دلالت کند. اما گفته و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلاه و یؤتون الزکوه و هم راکعون. پاسخ ما از این اشکال چند نکته است:

نکته اول: ما می‌گوییم در ادبیات عرب موارد استعمالی وجود دارد که از مفرد با لفظ جمع تعبیر شده و در آیات متعدد قرآن این نحوه از تعبیر مشاهده می‌شود. مرحوم علامه امینی در جلد 3، صفحه 231 حدود 20 نمونه از این استعمالات را آورده‌اند که جمع به کار رفته در حالیکه مراد مفرد است.

نکته دوم: ما می‌گوییم دادن انگشتر در رکوع بما هو رکوع استحباب ندارد بلکه نفس انفاق مستحب است اما انفاق فی رکوع الصلاه که خصوصیتی داشته باشد دلیلی ندارد یعنی استحبابش را انکار نمی‌کنیم، بلکه می‌گوییم دلیلی بر استحبابش نیست. به همان دلیلی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) ولی است، با 100 تا دلیل دیگر بعد از امیرالمؤمنین (علیه السلام) ائمه (علیهم السلام) ولی هستند اما ما برای اثبات ولایتشان نمی‌خواهیم به آیه 55 از سوره مائده استناد کنیم و اینکه آیه فوق الذکر در شأن امیرالمؤمنین (علیه السلام) است، اصلاً قابل اغماض و قابل انکار نیست.

﴿وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ ۗ كَذَٰلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ ۘ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ ۗ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾

ابن کثیر (بزرگترین مفسر سنی) در تفسیرش از قول ابن عباس نقل می‌کند که آیه 55 از سوره مائده در مورد شخصی به نام رافع بود. قال الذین لا یعلمون یعنی رافع نزد پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) رفت و گفت یا محمد إن کنت رسول من الله کما تقول، اگر شما رسول خدایی همینطور که می‌گویی. فقل الله فیکلمنا حتی نسمع کلامه، بگو خود خدای متعال با ما حرف بزند تا حرف او را بشنویم. فأنزل الله فی ذلک من قوله این آیه را. ابن کثیر تصریح می‌کند که الذین لا یعلمون در شأن یک نفر است یعنی استعمال صیغه جمع و اراده لفظ مفرد در قرآن جا دارد.

﴿الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾[[2]](http://www.eshia.ir/feqh/archive/text/hoseiny_faqih/feqh2/1400/14010311/" \l "_ftn2" \o "آل عمران/سوره3، آیه173)

می‌گویند مراد از الناس ناس اول نه ناس دوم (چون ناس دوم به معنی مردم است) در این آیه نعیم بن مسعود اشجعی است و از جمله کسانی که این را گفته قرطبی در الجامع الاحکام القرآن جلد ذیل این آیه است.

﴿يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ﴾[[3]](http://www.eshia.ir/feqh/archive/text/hoseiny_faqih/feqh2/1400/14010311/" \l "_ftn3" \o "سوره نساء، آيه 176.)

قرآن می‌فرماید یستفتونک (صیغه جمع) قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ است و می‌گویند مراد از يَسْتَفْتُونَكَ در این آیه جابر بن عبدالله انصاری است که سؤال کننده است. مضمون کلامش این است که می‌گوید من به شدت بیمار بودم و پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به عیادت من آمدند و من در فکر مرگ بودم و به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) گفتم وارث من فقط خواهرهای من هستند. میراث آنها چگونه است؟ آیه فوق که نامش آیه فرائض است ‌نازل شد و میراث خواهران را مشخص کرد.

اما تصریح مورخان سنی این است که مراد جابر بن عبدالله انصاری است.

﴿يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ ۖ قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ ۗ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ﴾[[4]](http://www.eshia.ir/feqh/archive/text/hoseiny_faqih/feqh2/1400/14010311/" \l "_ftn4" \o "بقره/سوره2، آیه215)

باز از جمله قرطبی در تفسیرش می‌نویسد دیگران هم آورده‌اند مراد از یسألونک، عمر بن الجموح (پیرمرد کهنسالی که به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) گفت من مال فراوان دارم، آن را در چه راهی صدقه بدهم و انفاق کنم) است.

﴿وَآخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ ۚ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾[[5]](http://www.eshia.ir/feqh/archive/text/hoseiny_faqih/feqh2/1400/14010311/" \l "_ftn5" \o "توبه/سوره9، آیه102)

و آخرون اعترفوا بذنوبهم یعنی عده دیگری هستند که به گناهانشان اعتراف کردند. جمعی از مفسرین سنی می‌گویند این آیه در مورد ابو لبابه انصاری است.

ما می‌گوییم می‌شود یک آیه به صیغه جمع بیاید اما مراد یک نفر باشد. در مورد آیات فوق الذکر چند نفر از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) سؤال نکردند بلکه یک نفر سؤال کرد و آیه هم نازل شد. شاید کسی بگوید چرا جمع آورده‌اند؟

سرّ جمع آوردن:

زمخشری در تفسیر کشاف می‌گوید ترغیب و تشویق مردم به نیکی و احسان نسبت به فقرا و اهتمام فوق العاده نسبت به آنهاست. درست است که یک نفر سؤال کرده اما آیه جمع آورده تا بفهماند که این کار نیکی و احسان نسبت به فقرا مطلوبیت دارد. اما در مورد ولایت وقتی این ولایت به معنای سرپرستی است، آیا معنا دارد که هر کس که ﴿آمنوا و یقیمون الصلاه و یؤتون الزکوه﴾ در حال رکوع همه سرپرست انسان باشند؟ معنا ندارد. جمع آوردن به معنای تشویق که همه سرپرست انسان باشند و هر کس که بخواهد سرپرست بقیه باشد، آیا تعارض سرپرستی واقع نمی‌شود؟

﴿الذین آمنوا و یقیمون الصلاه و یؤتون الزکوه و هم راکعون﴾ یک قضیه فی واقعه است نه اینکه هر کسی بیاید و این کار را انجام دهد. ضمناً در جایی که می‌گویند و الائمه (علیهم السلام)، الزاماً مراد این نیست که این جمله دال بر آنهاست که امیرالمؤمنین (علیه السلام) را بگوید و به این اعتبار به قرینه ادله دیگری که هر ولایتی امیرالمؤمنین (علیه السلام) دارد، 11 معصوم بعد از ایشان هم دارند. نگفته مراد از این آیه یعنی معنای تحت اللفظی آیه و اگر هم بخواهیم بگوییم، می‌گوییم ولی امری که ولایتش از جای دیگری ثابت شده، اگر رکوع داد، در حالیکه اینگونه نیست.

اشکال دیگر این است که آیا اصلاً انگشتر دادن زکات گفته می‌شود؟ که در این آیه گفته ﴿و الذین یقیمون الصلاه و یؤتون الزکوه و هم راکعون﴾.

اشکال بعدی این است که رکوع به معنای خضوع است پس می‌تواند در حق افراد دیگر هم باشد.

ثابت شد که اصل ولایت اولی بالامر است و می‌گوییم آیا داخل کردن آن در اذان جایز است یا خیر؟

عالم سنی به نام محمد مصطفی البراغی کتابی به نام السلافه فی امر الخلافه دارد و جالب است که این عالم سنی در این کتاب روایاتی نقل می‌کند که هم سلمان و هم ابوذر در اذانشان اشهد أن علی ولی الله می‌گفتند و بعضی‌ها به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌گفتند یا رسول الله ابوذر و سلمان طور دیگری اذان می‌گویند، یعنی بعد از شهادت دوم، شهادت ثالثه به تعبیر ما دارند. پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند کار ابوذر و سلمان درست است.

یعنی در آن زمان هم شایع و متداول بوده و هم تصریح به این مطلب شده و صحت آن از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) است که البته این، یک دلیل است و ادله مختلف دیگری هم وجود دارد.

1401/03/18

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: فقه شعائر / بررسی مصادیق شعائر / شهادت ثالثه در اذان

کلام در مورد فقه شعائر به یکی از شعائر- که اذان باشد- منتهی شد. اسم اذان که به نام اذان نامیده شده، به معنی اعلام است و ذات اذان یک جنبه شعاری و اعلامی دارد.

مقام اول بحث

چرا شیعیان شهادت ثالثه و جمله اشهد أن علی ولی الله را در اذان داخل کرده‌اند؟ همانطور که قبلاً گفتیم اشهد أن علی ولی الله جمله‌ای است که مستند شرعی دارد و به دلالت آیه 55 از سوره مائده- که می‌فرماید ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ - واقعاً امیرالمؤمنین (علیه السلام) ولی خدا هستند و در این زمینه بحث‌های سندی و دلالی را بیان کردیم.

آقایان شیخ مهدی عدالتیان و شیخ مرتضی استادی کتابی به نام امامت در آینه کتاب و سنت نوشته‌اند و جمع‌آوری و تحقیق خوبی انجام داده‌اند که مجموعه مختصر و مفیدی است و ایشان اشکالات وارده بر آیه فوق- آیه 55 از سوره مائده- را به 3 بخش تقسیم کرده‌اند. این اشکالات عبارتند از:

اشکالات مربوط به شأن نزول

اشکالات مربوط به دلالت آیه

اشکالات مربوط به اصل واقعه و امثالهم

یکی از علمای سنی به نام مصطفی مراغی مصری کتابی به نام السلافه فی امر الخلافه دارد و در این کتاب 2 روایت نقل کرده که یکی در مورد فعل سلمان و دیگری در مورد فعل ابوذر است و پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فعل این دو نفر را تقریر و امضا کردند و عده‌ای گفتند در اذانشان اشهد أن علی ولی الله می‌گویند و پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند چه کار خوبی انجام می‌دهند.

مگر اذان توقیفی نیست؟ بله. اما:

اولاً هر کدام به این سیره امامیه خلفاً بعد خلف عن خلف و سلفاً عن سلف ملتزم بودند.

ثانیاً اصلاً معنا ندارد که یک امامی بدعتی گذاشته باشد و این سیره بر اساس آن بدعت شکل گرفته باشد.

بلکه در واقع سیره‌ای است که در طول زمان‌ها آنقدر اشتهار داشته که ما به اتصال این سیره به زمان معصوم (علیه السلام) مطمئن می‌شویم و ردع صریحی هم از معصومین (علیهم السلام) برای این سیره و شهادت ثالثه پیدا نکردیم که ائمه (علیهم السلام) از این سیره بر شهادت ثالثه ردع صریح کنند. یعنی یقیناً این سیره در نسل بعد از نسل بوده و هست و از ائمه (علیهم السلام) ردعی برای این سیره وارد نشده است.

اگر این سیره در زمان معصومین (علیهم السلام) نبوده باید در زمان غیبت شایع می‌شده-دون زمان‌های قبلشان- و هر کس به تاریخ مراجعه کند، برایش ثابت نمی‌شود که در زمان غیبت این کار شده بلکه آنقدر این سیره مهم، شایع و فراگیر است که اگر در زمان غیبت شایع می‌شد، بیان هم می‌شد. لو کان لبان از اموری است که اگر بود، بین و روشن می‌شد و ابهامی در آن نبود. اضف إلی ذلک اینکه ما در بعضی از روایاتمان داریم که امام صادق (علیه السلام) فرمودند هر زمان شهادت به یکتایی خدای متعال و رسالت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌دهید، حتماً بعد از آن شهادت به ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) هم بدهید.

پس نتیجه اینکه شهادت به ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در ضمن شهادت به توحید و رسالت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) از اموری است که به عنوان یک قضیه عام بر آن تأکید شده است.

با این بیان حضرت (علیه السلام) ممکن است بگوییم شهادت ثالثه جزء اذان است و جزئیتش در اذان را خود معصوم (علیه السلام) امضا کرده و اجازه عمومی داده؛ بلکه این را امر کرده و اگر امر دال بر وجوب نباشد، لااقل دال بر استحباب هست.

ما در اذان از 2 زاویه بیان کردیم:

از زاویه شهادت ثالثه- جلسه قبل هم اشاره کردیم- که حجت الاسلام و المسلمین سید علی شهرستانی کتابی در مورد بحث اذان و وضوی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نوشته‌اند.

اما اصل شهادت به ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در اذان ثابت شده و به داخل در اذان بودنش هم اشاره کردیم. البته بعضی‌ها مثل آیت الله میرزا جواد تبریزی می‌فرمایند شهادت ثالثه جزء اذان و گفتنش واجب است.

ما هم می‌گوییم با توجه به اینکه شهادت ثالثه- شهادت به ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام)- الان جزء شعائر شیعه شده و شعیره بودنش هم بسیار قوی است، لذا حداقل به عنوان ثانوی واجب است تا این شعار شیعه مندرس و مخمول الذکر واقع نشود و از دایره کردار و رفتار شیعیان و اعلامی و شعاری خارج نشود. یعنی اگر شیعیان آن- شهادت ثالثه- را نگویند، کم‌کم این شعار به بوته فراموشی سپرده می‌شود لذا حداقل گفتنش در ضمن اذان به عنوان ثانوی واجب می‌شود و اگر نتوانیم بگوییم واجب، استحبابش با توجه به بیانات گفته شده قطعی است.

شیعه در طول سال‌ها در تقیه کامل بوده و دلیل اینکه نمی‌گفتند، این بود که می‌خواستند جانشان محفوظ بماند و شاید یکی از دلایلی که این سیره شایع نشده، تقیه و حفظ جان بوده است.

اولاً اذان جنبه اعلامی و شعاری دارد.

ثانیاً اگر اعلام و شعار کنیم، تقیه کاملاً نادیده گرفته می‌شود.

ضمناً خون و حفظ جان شیعه هم مهم بوده، لذا گاهی اصل دین و مذهبشان را اظهار نمی‌کردند تا چه برسد به اینکه با صدای بلند اذان و اعلامی بگویند و شهادت به ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) بدهند و به نظر ما عدم شیوعش به خاطر تقیه بوده است.

در ادامه وارد بیان این بحث می‌شویم که اگر اضافه کردن چیزی به اذان اشکال دارد- البته ما گفتیم اشکال ندارد چون:

- هم اصل ولایت محفوظ است؛

- هم سیره بر این بوده؛

- هم بعضی از بزرگان سنی به آن 2 روایت تمسک کرده‌اند؛

- هم شعار شیعه شده و امثالهم؛

و به فرض که گفتن ذکر شهادت ثالثه در اصل اذان واجب نبوده اما الان شعار شیعه شده و شعاری است که اشکالی بر آن نیست.

بعضی از بزرگان می‌گویند ما در ضمن اذان به قصد جزئیت نمی‌گوییم بلکه به قصد یک ذکر می‌گوییم ولی ما می‌گوییم با توجه به نکات گفته شده به قصد جزئیت هم می‌گوییم- اما اگر اضافه کردن یک جمله- که تا این حد پایش محکم است- در اذان اشکال دارد، چرا شما- تسنن- جمله‌ای را در اذان صبح اضافه کرده‌اید که به جای جمله حی علی خیر العمل می‌گویید الصلات خیر من النوم؟ این کار 2 اشکال دارد.

یک جزء از اذان- جمله حی علی خیر العمل- را حذف کردند.

یک جزء غیر اذانی- جمله الصلات خیر من النوم- را به اذان اضافه کردند.

ما می‌گوییم شما- تسنن- چه پاسخی برای این کار دارید؟

إذا رجع فهو بمعنی الرجوع إلی الامر بالمبادرة إلی الصلاه فإن المؤذن إذا قال حی علی الصلاه فقد دعاهم إلیها، وقتی می‌گوید حی علی الصلاه یعنی مردم را به صلات دعوت کرده پس وقتی می‌گوید الصلات خیر من النوم یعنی مبادرت به صلات کنید.

پس ابتدا به اصل صلات تأکید کرده و بعد با جمله الصلات خیر من النوم به مبادرت کردن به صلات تأکید کرده است.

بعضی‌ها می‌گویند تثویب دعا به سوی نماز است.

بعضی‌ها می‌گویند از این باب تثنیه دعا است یعنی مثلاً 2 تا و بعضی‌ها از این باب گفته‌اند که جمله الصلات خیر من النوم- که در اذان صبح می‌گویند- دو بار بگوییم.

در اینکه سنی‌ها جمله الصلات خیر من النوم را در اذان صبح آورده‌اند، تردیدی نیست و آنقدر واضح است که همین الان هم در اذان صبح می‌گویند. پس جایی برای مناقشه در اصل تحقق آن نیست.

می‌گویند خلیفه هر کاری که بخواهد، می‌تواند انجام دهد و چون ما برای امام (علیه السلام) این جایگاه را قائل هستیم، اشکال ندارد یعنی توقیفی است اما متوقف بر بیان معصوم (علیه السلام) است. این مسئله عمدتاً در مرکبات عبادی- که توقیفی هستند یا نیستند- مطرح می‌شود و به اعتبار اینکه این یک مجموعه مرکب است، اصطلاحاً می‌گویند در این مرکب زیاد و کم نکنید برعکس اشیاء بسیط- که خودشان هستند- اما در مرکبات- چون شبهه زیاد کردن یا کم کردن هست- می‌گوییم توقیفی است و در مرکبات عبادیه باید تابع شرع باشیم و ما امام (علیه السلام) را به اعتبار اینکه جایگاه پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)- إلا در رسالت- را دارد، شارع می‌دانیم و اصطلاح توقیفی و غیر توقیفی عمدتاً در مرکبات عبادیه مطرح می‌شود.

هر کس که لا إله إلا الله و محمد رسول الله را گفت، حتماً باید علی ولی الله را هم بگوید. به علاوه ما در بحث تسامح در ادله سنن گفتیم ادله‌ای که سند قطعی بر حجیتشان هم نیست، اما روایاتی که استحباب یک عمل را بیان کرده و وارد شده، لااقل می‌شود اینها را رجائاً انجام داد و این در مسئله ما نحن فیه حداقل قضیه است.

در ادامه بحث تثویب آیت الله سبحانی در کتاب الانصاف فی مسائل دام فیها الخلاف، جلد اول، صفحه 151 به بعد به بحث تثویب در اذان صبح اشاره کرده‌اند.

التثويب من ثاب يثوب : إذا رجع فهو بمعنى الرجوع إلى الأمر بالمبادرة إلى الصلاة ، فإنّ المؤذّن إذا قال : « حيّ على الصلاة » فقد دعاهم إليها ، فإذا قال : « الصلاة خير من النوم » فقد رجع إلى كلام معناه : المبادرة إليها.

وفسّره صاحب القاموس : بمعان منها : الدعاء إلى الصلاة ، وتثنية الدعاء ، وأن يقول في أذان الفجر : « الصلاة خير من النوم ـ مرتين».

سنی‌ها روایاتی نقل کرده‌اند که مثلاً می‌خواهند در این زمینه از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) تأییدی داشته باشند. روایت‌های آنها در این زمینه مثل:

روایت ابن ماجه- که شوکانی می‌گوید این روایت سنداً ضعیف است-.

روایت امام احمد که ضعف سند دارد.

روایت ابن سعد در طبقات که ضعف سند دارد.

یا گفتند مثلاً خواب اذان دیدند و إلی ماشاءالله؛ یعنی بحث اذان مستند به یک خواب شده است.

روایت ابن ماجه از بلال

امرنی رسول الله عن اثوب فی الفجر و نهانی عن اثوب فی العشاء، گفتم در فجر تثویب انجام دهم- الصلات خیر من النوم بگویم- اما در عشاء خیر.

ایشان در این زمینه حدود 16 حدیث آورده‌اند.

در مقام جمع‌بندی این روایات

اولاً روایات تثویب با هم تعارض دارند و اصلاً نمی‌شود آنها را به یک بحث و یک نوع برگرداند.

ثانیاً بعضی از روایات می‌گویند عبدالله بن زید در رؤیا دید و از ابتدای کار این جزء اذان بوده است.

ثالثاً بعضی‌ها در روایت دارمی می‌گویند بلال این جمله- الصلات خیر من النوم- را اضافه کرد و پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) آن را تقریر کردند یعنی پذیرفتند.

رابعاً می‌گویند عمر به مؤذن امر کرد که در اذان صبح این جمله- الصلات خیر من النوم-را بگوید که مالک بن انس قائل به این روایت است.

خامساً در سنن بیهقی آمده که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به ابو محذوره فرمودند.

متقی هندی در کنز العمال می‌گوید بلال در نماز صبح می‌گفت حی علی خیر العمل و پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند به جای این جمله بگو الصلات خیر من النوم.

آنها در یک روایت چند نوع نقل متعارض در مورد اذان دارند به همین خاطر این نقل‌ها با هم قابل جمع نیستند.

وقتی به کلمات علما- چه صحابی و چه تابدقت کنیم، می‌بینیم که بعضی‌ها تصریح کرده‌اند که این تثویب- الصلات خیر من النوم- بدعت است. مثلاً ابن جریح گفته اخبرنی عمر بن حبس أن السعداً- مؤذن- اول من قال الصلات خیر من النوم فی خلافت عمر فقال عمر بدعه ثم ترک و إن بلالاً لم یؤذن لعمر، عمر گفت بدعت است و سعد این کار را نکرد.

در روایت دیگری می‌گوید ففي (كنز العمال) عن ابن جريج: أخبرني حسن بن مسلم أنّ رجلاً سأل طاووس: متى قيل: الصلاة خير من النوم؟ قال: أما إنّها لم تُقَل على عهد رسول الله، ولكنّ بلالاً سمعها في زمان أبي بكر بعد وفاة رسول الله يقولها رجل غير مؤذن، فأخذها منه فأذّن بها، فلم يمكث أبوبكر إلّا قليلاً حتّى إذا كان عمر قال: لو نَهينا بلالاً عن هذا الذي أحدث! وكأنّه نسيه وأذّن بها الناس حتّى اليوم

در زمان پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) گفته نشد. ولکن بلال دید مردی که مؤذن اصطلاحی هم نبود این جمله- الصلات خیر من النوم- را می‌گوید. بلال هم این جمله را از او گرفت. بلال هم گفت الصلات خیر من النوم. عمر گفت ای کاش جلوی بلال را بگیریم- که این جمله را نگوید- اما جلویش را نگرفتند و بلال هم این جمله را گفت و کم‌کم شایع شد و مردم هم گفتند.

اینها این تعبیر را- که برای الصلات خیر من النوم زمینه‌ساز چه چیزی بوده، دارند.

عالم دیگری از سنی‌ها از مجاهد نقل می‌کند که کنت مع ابن عمر فسمع رجلاً یثوب فی المسجد، شنید که کسی در مسجد الصلات خیر من النوم می‌گوید. فقال اخرج بنا من عند هذا المبتدع، گفت بیا از اینجا دور شویم تا بدعت این مبتدع را نشنویم.

این روایات در کتاب المصنف شیبانی و دیگران- که آیت الله سبحانی هم آدرس‌هایش را داده‌اند- وجود دارد.

پس در مجموع سنی‌ها تصریح کرده‌اند که این بدعت است- ولو گفته‌اند بدعت خوبی است- یعنی اینها چیزی در اذان با تصریح به بدعت بودنش اضافه کرده‌اند؛ ولی ما (شیعیان) چیزی در اذان با تصریح به عدم بدعت بودنش اضافه داریم- بلکه به تعبیری اضافه نیست اما از زاویه دید مخالفان اضافه است-. لذا این مطلب دامن‌گیر سنی‌ها است و شیعیان از این جهت در حرجی قرار نمی‌گیرند.

شش